

از رضا خان تا رضا شاه

فرهنگ قاسمی



مقدمه

سلطنت‌طلبان با تاریک اندیشی خود هنوز کوشش دارند پادشاهی را در ایران بنا نهند. بملت شریف ایران باید یادآور شد که رضاخان چگونه به قدرت رسید. محمد رضا پهلوی چگونه صحنه را برای به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی آماده کرد و به هنگام خطر از

ایران بیرون رفت و ایران را به یک گروه واپس‌گرا تحویل داد.

رضاخان اصولاً طرحی برای جامعه نوین ایرانی در سرنداشت مدعیان امروزین این فرضیه بی‌اساس چون میدان دیالوگ سازنده و آرام را خالی می‌بینید این سو و آن سو به شعار پراکنی‌های خالی از حقیقت می‌پرازند که هیچ‌یک با واقعیات تاریخی ایران سازگاری ندارد .

بهتر است جیره‌خواران شاهنشاهی و مدافعان دربار پهلوی که امروز به فرا خور اوضاع و احوال سنگ مصدق را نیز به سینه می‌زنند، یک بار دیگر به شواهد تاریخی این چهار سال (۱۲۹۹-۱۳۰۴) نظر اندازند و دست از تعصب و دغل بردارند. آن گاه در خواهند یافت که یکی از علل اساسی شکست انقلاب مشروطه دیکتاتوری رضاخان بود، دیکتاتوری رضاخان شکست انقلاب مشروطه را فراهم ساخت و نهادهای نیم‌بندی را که فراگرد آن آمده بود در هم ریخت .

امروز تاریخ میهن ما نشان می‌دهد که نه آن مشروطه، مشروطه بود و نه این جمهوری جمهوری می‌باشد.

تنها راه سعادت ایران دموکراسی پارلمانی - جمهوری و "لائیک" - می‌باشد و این وظیفه آحاد مردم ایران است که برای فروپاشی جمهوری اسلامی و برقراری روابط و ابزار دموکراتیک اقدام کنند .



رضا خان - ایستاده پشت سر احمد شاه

رضاخان کیست؟

رضاخان پسر ددانش بیک، افسر سوادکوهی، مادرش اهل قفقاز، در نوجوانی، بیکاره، پادوی قهوه‌خانه، خرکچی در قوای قزاق بود که به مرور تا فرماندهی قوای قزاق و شاهنشاهی ایران ترقی کرد. مادامی‌که در ایران بر سر قدرت بود هرگز جرات نکرد از گذشته خود سخن بگوید، تاریخ تولد او بدرستی معلوم نیست. دارای تحصیلات نبود. (۱)



بهار

ملک‌الشعراء بهار می‌نویسد: "خود شاه سابق روزی می‌فرمود: آقا محمدخان که از شیراز فرار کرد در حدود سوادکوه آمد و خانواده ما را فریب داد، با خود به همراه کرد و نیز می‌گفت: من طفل شیرخوار بودم که با مادرم از سوادکوه به تهران روانه شده بودم. در سر "گدوک" فیروزکوه من از سرما و برف سیاه شدم و مادرم به خیال آن که من مرده‌ام مرا

به چاروادار سپرد که مرا دفن کند و حرکت کرد: چاروادار مرا در آخور یکی از طویله‌ها با قنداق بر جای گذاشت و خود و قافله براه افتادند و به فیروزکوه رفتند.

ساعتی دیگر قافله دیگر می‌رسد و در قهوه‌خانه "گدوگ" منزل می‌گیرند، یکی از آنها آواز گریه طفلی را می‌شنود و می‌رود و کودکی را در آخور می‌بیند، او را برده گرم می‌کنند و شیر می‌دهند و جانی می‌گیرد و در فیروزکوه به مادرش تسلیم می‌نماید. (۲) "ژان لارته گی" انگیزه معروفیت رضاخان را به "سوادکوهی" بعلت ناشناسی پدر می‌داند. (۳) او نام خانوادگی نداشت، لغت پهلوی را که نام خانوادگی میرزا محمودخان پهلوی بود برای نام خانوادگی خود اختیار کرده صاحب اول این نام (میرزا محمودخان) را وامیدارد از آن نام استعفا بدهد و از این‌رو است که سردار سپه پهلوی خوانده می‌شود.

درباره بی‌سوادی رضاخان شواهد زیادی وجود دارد، روزنامه نسیم صبا مورخه ۲۸ حمل ۱۳۰۳ در مقاله‌ای تحت عنوان "توشیح عقاید" می‌نویسد: رضاخان بیسوادی که وزرای خود را نتوانست به مجلس معرفی کند چطور لایق ریاست جمهوری است، تأمینات نمی‌گذارد آزادانه بنویسم لذا توشیح عقاید ملی حقه بازان را می‌نویسم و می‌گوئیم بگذار مرتجعین ما را تکفیر کنند. (۴) اشاره به معرفی کابینه سردار سپه در برابر مجلس است که هنگام معرفی نام یکی از وزراء را فراموش می‌کند و فرو می‌ماند.

در همین مورد ملک‌الشعراء نوشته‌ای از رضاخان را منتشر می‌کند:
"آقای ح یاور- قزاق‌های که معمور قزوین هستند هم اسم آنها را ممکنست پیدا و مهر آنها را بزنید به صورت والا یک مهر ممکن نیست (اینجا امضا کرده و بعد خط زده شده است) به عذر مهر کردن و رد کردن پول به آقای تقی‌خان قبض دریافت دارید." (۵) این سند مربوط به زمانی است که رضاخان فرمانده فوج تیرانداز همدان می‌باشد.



قوای سرکوبگر قزاق

رضاخان با جسارت بی‌باکی در خور توجهی به قوای قزاق خدمت و برای این قوه جانبازی می‌کرد و قزاق شایسته‌ای بود. اما قوای قزاق خود چه بود؟ زیر نظر چه کسی عمل می‌کرد؟ و چه اهدافی را دنبال می‌نمود؟ قوای قزاق بدست بیگانه – روسیه تزاری تشکیل یافته بود.



کاظم زاده ایرانشهر درباره قوای قزاق چنین می‌نویسد:
قوای قزاق در سال ۱۸۷۹ با قریب به ۵۰۰ نفر تشکیل یافت و رضایت ناصرالدین شاه را جلب نمود، قوای قزاق به وسیله افسران روسی سازماندهی شده بود، علیرغم کمیت کوچکش مهمترین واحد نظامی ایران شد. در

سال‌های انقلاب مشروطیت نقش مهمی را در ارتباط با سیاست ایران در قبال تسلط روسیه تزاری بازی کرد.



این قوا وسیله‌ای بود در دست شاه علیه مردم ایران (۶) - وقتی سال ۱۲۱۸ در ۲۳ جمادی‌الاولی ۱۳۲۶ (۲۳ ژوئن ۱۹۰۸) بر اثر سازش سفیر روس هارتویک (HARTWING) و شارژ دافر انگلیس مارلینگ (Marling)، ناصرالملک به زندان محمد علی‌شاه افتاد و دستجات قزاق تحت ریاست لیاخووف روسی مجلس شورای ملی را گلوله باران کردند و بسیاری را بدار آویختند رضاخان در صف اول بود و از خود رشادت‌ها و جلالت‌ها نشان داد (۷) به همین مناسبت وقتی توطئه سرکوب حزب کارگر و سندیکای تبریز ریخته شد رضا از افسرانی بود که در این جریان شرکت داشت "همین‌طور رضا در کنار قوای محمدخان بر ضد مشروطه و ستارخان جنگ کرده از خود کفایت‌ها نشان داده بود" (۸) و کارهای او در تبریز او را بیش از پیش مورد توجه کنل اسمایس قرار داد.



ستار خان

رضاخان بعد از کودتای ۱۲۹۹ بسیار کوشید تا با تبلیغات و پخش اعلامیه‌ها قوای قزاق را پاک و منزه و "خدمتگذار مملکت" معرفی کند ولی موفق نبود. یحیی دولت‌آبادی درباره قوای قزاق می‌نویسد: رضاخان سربازهای مفلوک و ژولیده که به شغل قصابی و غیره مشغول بودند را در لباس‌های فاخر وطنی با اسلحه‌های نوظهور در صف‌های منظم ردیف می‌کرد(۹) مردم متوجه بودند که این قوه مطیع امر بیگانه است و اگر مدعی می‌شود که برای نجات ایران برخاسته صحت ندارد و قزاق نمی‌تواند یک قوه پاک ایرانی باشد و آنچه این قوه انجام می‌دهد تحت نظر و بنا به تمایل و مصالح سیاست خارجی است. قوای قزاق در ابتدا زیر نظر مستقیم دستگاه تزاری عمل می‌کرد در تاریخ ایران لیاخوف دشمن آزادیخواهان شناخته شده است.



"رضاخان افسر موردنظر لیاخوف بود که در تیراندازی با شصت تیر روسی (موسوم به ماکزیم) اسلحه قتاله و بموجب کشتارهای بی‌رحمانه در جنگ‌های عین‌الدوله با مشروطه‌خواهان تبریز به "رضا ماکزیم" معروف شده بود"(۱۰) محمدرضاشاه دومین پادشاه سلسله انقراض یافته پهلوی درباره پدرش چنین می‌نویسد:
"در آغاز جنگ جهانی اول وی را رضا ماکزیم بنام مسلسل ماکزیم می‌خواندند یک عکس از این دوره باقی مانده که او را در کنار یک قبضه مسلسل(ماکزیم) در حال تیراندازی

نشان می‌دهد". (۱۱)

وقتی مامورین انگلیس در سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) بدنبال از میان رفتن حکومت تزاری و تاسیس حکومت موقت به ریاست کرنسکی تصمیم به کودتا علیه سرهنگ کلرژه فرمانده لشکر قزاق که هواخواه حکومت جدید روسیه بود گرفتند از رضاخان استفاده کردند.

او مامور به مرخصی فرستادن کلرژه شد و سرهنگ استراوزلسکی تزاری که طرفدار انگلیس‌ها شده بود و زیر نظر آن‌ها عمل می‌کرد فرماندهی قوای قزاق را به عهده گرفت (۱۲) بدین ترتیب به مرور زمان قوای قزاق به رضاخان واگذار گردید.

رضاخان میرپنج اصولاً مرد قدرت‌گرایی بود "طمع‌کاری و تملق دوستی در راس صفت‌های نکوهیده او قرار داشت فحاشی و بدزبانی از قدر و مقام او می‌کاست" (۱۳)، همواره در محل‌های حساس حاضر بود به عبارت دیگر به تصمیم انگلیسی‌ها در جاهای مناسب تعبیه می‌شد.

ژنرال ایرن سایید در خاطرات خود می‌نویسد:

من و سرهنگ اسمیت تدریجاً متوجه شدیم که نظرمان به کار آتریاد جلب می‌شود... سروان آن‌ها مردی بود با قامتی به بلندی بیش از شش پا... ما تصمیم گرفتیم او را به فرماندهی بریگاد قزاق برسانیم" (۱۴) رضاخان با توصیه‌ها و مراقبت‌های شدید افسران انگلیسی به مقام سرهنگی رسید و زیر نظر مستقیم کلنل هیگ در جریان کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ اقدام کرده سید ضیال‌الدین "اتماژور" کودتا بود و بنا به تصمیم گروه طرفدار کودتا در سفارت انگلیس فرد مناسبی برای رهبری کودتا تشخیص داده شده بود. این گروه طرفدار کودتا، عبارت بودند از ژنرال آبرون سایید، مسترهاروار، دکتر کلنل اسمایس، دکتر کلنل فرتسکیو، دولت‌آبادی درباره کودتای ۱۲۹۹ می‌نویسد: سیدضیا الدین و رفقای کمیته‌یی او (منظور کمیته آهن است) قوه ایرانی سیاسی او هستند و رضاخان سرتیپ قزاق قوه اجراکننده نظامی وی، این هیئت مصم می‌شوند با یک عده قزاق که جمع‌آوری شده به تهران بیایند دولت سپهدار را بر همزده دوائر دولتی را تصرف کنند، اشخاصی از میلیون

و رجال دولتی را که وجودشان در غیرزندان شاید با اجرای مقاصد منافی بوده باشد محبوس سازند و روح قرارداد و ثوق الدوله را که به تصرف درآوردن زور و زر مملکت باشد به این صورت عملی نمایند حکومت ملی و قانون اساسی مملکت را هم که موی دماغ آنها شده است معنا زیرپا بگذارند. (۱۵)

ملک الشعراء بهار از مجلس ضیافتی که در تهران با مامورین عالیرتبه انگلیسی برپا شده بود درباره کودتا چنین میگوید: صحبت از فساد مرکز و خرابی اوضاع مکرر شد و مخاطرات روسها و جنگلیها را مطرح کرده بودند و درصدد چاره جویی برآمده پس از مذاکرات طولانی فرتسکیو پیشنهاد می‌کند که باید کودتایی بدست قوای قزاق صورت بندد و حکومتی قوی تشکیل گردد و به هرج و مرج خاتمه داده شود، در این باب از سرتیپ رضاخان که حاضر مجلس بوده است عقیده می‌خواهند، مشارالیه می‌گوید من اهل سیاست نیستم شماها هر تصمیمی بگیرید من حاضرم آن را اجراء کنم". (۱۶)

میرزا کوچک



عده ای از مورخین پهلويسم کوشيدند از میان برداشتن میرزا کوچک خان و سرکوب نهضت جنگل را به حساب رضاخان و قوای قزاق بگذارند حال آن که نهضت جنگل

سهمگین ترین ضربات را از اتحاد جماهیر شوروی به اصطلاح "سوسیالیستی" خورد و بر اثر سازش شرق و غرب از پای درآمد. نهضت جنگل یک نهضت اصیل ایرانی و مترقی و ملی بود. آرمان‌های انسانی آزادیخواهانه جنبش انقلابی جنگل با جنبش‌های مترقی جهان قابل مقایسه است.



پافشاری میرزا کوچک بر استقلال و عدم وابستگی به این انقلاب اعتبار شایان توجهی می‌دهد، چه بسا این پافشاری باعث فنای او می‌شود. آلمان‌ها و عثمانی‌ها قوای جنگل را تشجیع می‌کردند ولی میرزا با وجود استفاده نظامی از آن‌ها ایرانیت خود را حفظ می‌نمود و بیگانه را بیگانه می‌دانست چنانچه روس‌ها مکرر خواستند او را تطمیع کرده به دام بیاورند فریب آن‌ها را نخورد. "پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن گیلان از قشون روس انگلیس‌ها خواستند در آن ایالت نیز جانشین روس بگردند ولی قوه جنگل مانع شد، مکرر با پیش مقدمه قشون انگلیس زد و خورد نموده بالاخره قشون انگلیس آن اندازه که به گیلان رفته بود نتوانست اجتماع جنگل را بر هم بزند و قوه آن جا را منحل نماید. ناچاراً مامورین، انگلیس مانند دو دولت که با هم معاهده می‌بندند با نماینده قوه جنگل قراردادی در ضمن چند ماده بسته آن‌ها را به حال خود گذاردند چه دانستند که آن قوه آلت دست بلشویک‌ها نمی‌شود و خارجه را هر که باشد خارجه می‌داند". آری میرزا وطن پرستی بود که "هرگز شتر هیچ بیگانه ای را تا ظهر نچرانید". (۱۷)

کوشش پهلویست و شاهپرستان در قلمداد کردن شکست نهضت جنگل به عنوان یکی از فتوحات رضاخان جعل و نادرست و خلاف وقایع و حوادث تاریخ ایران می‌باشد. عمده

ترین علل و شرائطی که باعث از هم پاشیدگی و بعد شکست نهضت جنگل شد به قرار زیراند:

پافشاری و سختی میرزا کوچک خان بر استقلال نهضت انقلابی جنگل و ناسازگاری او با انگلیس‌ها، شوروی‌ها و دولت مرکزی، نزدیکی او با دولت انقلابی اتحاد جماهیر شوروی همواره مشروط به حفظ استقلال و عدم وابستگی بود. این طرز تفکر را در همه نوشته‌ها و اعلامیه‌هایی که بوسیله میرزا و جنبش جنگل منتشر شده است می‌توان دید. از جمله در قراردادی که با شوروی‌ها در کشتی "کورسک" می‌بندد چنین آمده: "سپردن مقررات انقلاب بدست این حکومت و عدم دخالت شوروی‌ها در ایران" (ماده ۴ قرارداد) در همین زمینه نقل یک بند از اعلامیه ای که به روز ۱۸ رمضان ۱۳۲۸ و هجری قمری یعنی دو روز پس از ورود قوای انقلاب گیلان برای اولین بار به رشت از سوی نهضت انقلابی جنگل صادر شده است ضرورت دارد " (دولت انقلاب گیلان)" هر نوع معاهده و قراردادی که به ضرر ایران قدیم" و جدید" با هر دولتی لغو و باطل می‌شناسد " (۱۸)

۲- عدم حمایت قشون سرخ از نهضت جنگل و مداخله مستقیم برای شکست نهضت جنگل، اتحاد جماهیر شوروی در مقابل نهضت جنگل در سه مرحله و به طور متفاوت وارد عمل می‌شود:

ابتداء از نهضت جنگل شدیداً جانبداری کرد و در حقیقت شیفته یاری با او شد . در مرحله دوم علیه اش توطئه نمود؛ کودتا راه انداخت. عوامل اصلی و مجریان این کودتا عبارت بودند از: احسان اله خان (۱۹) خالو قربان (۲۰) [کسی که سربریده میرزا کوچک‌خان را در تهران به سردار سپه هدیه کرد]، و مولکین، شخص اخیر نماینده "چکای" شوروی در گیلان بود که کودتا را اداره می‌کرد. این کودتا باعث تضعیف و انشقاق در قوای جنگل شد میرزا و یارانش به جنگل پناه آوردند. دولت انقلابی جنگل با شرکت احسان اله خان (۱۹) خالو قربان (۲۰) [کسی که سربریده میرزا کوچک‌خان را در تهران به سردار سپه هدیه کرد]، پیشه‌وری، سید جعفر محسنی، آقازاده بهرام آقایی و حاجی محمد جعفر لنگاردی تشکیل یافت .

در مرحله سوم عوامل ارتش سرخ علیه میرزا کوچک و به عزم هلاکت او وارد جنگ شدند در این جنگ میرزا پیروز شد و رشت را بدست گرفت. اما سازش بین قوای دولتی و قوای استعماری انگلیس و اتحاد جماهیر شوروی نیروهای انقلابی میرزا را شکست داد سرانجام رشت بدست قوای دولتی افتاد. در این جنگ نیروی هوایی انگلیس به نفع قوای سرخ با میرزا وارد جنگ شد. سیاست شوری بنا به اظهار و اقدام روتشتین (۲۱) تغییر پیدا کرده بود. این اقدام شوروی از سیاست دوگانه او آب می‌خورد، یکی اختلاف بین استالین و تروتسکی و طرفداران این دو عنصر در مراحل و رده‌های مختلف دولت جماهیر شوروی که در حاصل کار توفیق استالین باعث یک گردش دست راستی در داخل حزب کمونیست ایران شد. سلطان زاده و دوستانش خلع و حیدرخان عمو او غلو و طرفدارانش زمام حزب و انقلاب گیلان را بدست گرفتند، یکی دیگر زائیده سیاست خارجی شوروی در سازش با غرب (انگلیس) بود که به تقسیم مناطق تحت نفوذ این دول منجر می‌شد، در این میان قرارداد ۱۹۲۱ نقطه عطفی در چرخش سیاست شوروی در قبال ایران به شمار می‌رود.

برخلاف عقاید و نظریات عده ای باید گفت نهضت جنگل الزاما " گیلان را به یکی از اقمار و یا جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تبدیل نمی‌کرد. چه بسا این نهضت افق تازه‌ای در تحول جنبش اجتماعی و مبارزات مترقی می‌گشود .



سید ضیاء بدون عبا و عمامه..... ←

کودتای ۱۲۹۹

بدین ترتیب شکست نهضت انقلابی جنگل وسیله ای شد در دست انگلستان تا قوای قزاق را به زیر نظر فرماندهی خود بکشد و به ترغیب و راهنمایی سیدضیاء الدین کودتای

۱۲۹۹ را ترتیب دهد. (۲۳) در هنگام اجرا عملیات این کودتا رضاخان بارها تردید نشان می‌دهد و می‌خواهد خود را از معرکه کنار بکشد ولی ترغیب و تشویق و وعده و وعیدهای

سیدضیاء الدین طباطبایی و فشارهای ماموران جاسوسی انگلیس از یک سو و رشوه‌هایی که دریافت می‌کند از سوی دیگر او را به شرکت در کودتا وا می‌دارد. بعد از کودتا سیدضیاء برای این که سردار سپه را در کنار خود نگهدار موقعی که برای دریافت ریاست وزرایی به قصر فرح آباد نزد احمدشاه می‌رود و خود فرمان نخست وزیری می‌گیرد، لقب سردار سپه و مقام ریاست دیویزیون قزاق اعلیحضرت شاهنشاهی را جهت رضاخان میرپنج نیز دریافت می‌دارد. (۲۴)



متن فرمان به قرار زیر است:

"نظر به اعتمادی که به حسن کفایت و خدمت گذاری جناب میرزا سیدضیاء الدین داریم معزی اله را به مقام ریاست وزراء برقرار و منصوب فرموده اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست وزرایی به معزی الیه مرحمت فرمودیم. جمادی الاخر ۱۳۲۹ "

این یکی از اشتباهات احمدشاه بود که در اثر تاثیر و تلقین انگلیس‌ها از او سرزد. این عمل بعد از اقدامات محمدعلی شاه علیه اساس مشروطیت یکی از کارهایی بود که خاندان قاجار و مشروطیت را از مشروعیت انداخت در حکومت مشروطه ملی پادشاه خودش دارای اختیارات تام نیست، چگونه می‌تواند در غیاب مجلس به رئیس دولتی اختیارات تام بدهد، احمدشاه با دست زدن به چنین اقدامی در حقیقت علیه مشروطیت و مشروعیت خود اقدام کرد و اعتبار حکومت مشروطه سلطنتی و قانون اساسی را از بین برد. اگرچه او بعدها به این اشتباه خود پی می‌برد ولی متأسفانه این اشتباه جبران پذیر نبود.

به مجرد این که موقعیت سیدضیاء به خطر می‌افتد سردار سپه زیر عهد و پیمان خود می‌زند و وسائل به تبعید فرستادن شریک کودتای خود سیدضیاء را فراهم می‌سازد و خود

مستقلاً وزارت جنگ را به عهده می‌گیرد. وی در مقابل افسران قزاق که قبل از واقعه کودتا از او ارشدتر بودند اظهار فروتنی و خضوع و رفاقت می‌کند تا بدین وسیله جلوی ناراضی‌های آن‌ها را بگیرد.

رضاخان در هر نقطه از کشور امیرلشکری را برمی‌گمارد طولی نمی‌کشد که سردار سپه و امیرلشکرهای وی همه چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت درآورده آنچه در ظرف مدت یک صد و پنجاه سال دوره سلطنت قجر و پیش از آن نزد روسای ایلات و گردنکشان بزرگ در سرحدات و نقاط مختلف مملکت از ملک و مال و جواهر و اسلحه جمع شده بوده است بدست این جمع می‌افتد و قسمت عمده بلکه مرغوب‌ترین آنها در تصرف سردار سپه در می‌آید هر چه ملک مرغوب است و هر خانه عالی است مالک یا بناکننده اش نظامی است هر معامله نقدی بزرگ در مملکت می‌شود یک طرفش یا هر دو طرفش نظامی است. (۲۵)

قدرت نظامی متشکلی مرکب از چهل هزار قزاق به‌گرد رضاخان جمع آمده بود. مخارج قوای قزاق در اثر مالیات‌هایی که دولت از مردم می‌گرفت تامین می‌شد و همین قدرت باعث می‌شود که سردار سپه به خود جرات داده از احمدشاه بخواهد او را رئیس دولت کند. شاه به شرط فراهم نمودن وسائل سفر او به فرنگ این کار را می‌پذیرد رضاخان نخست وزیر می‌شود و احمد شاه را تا بندرانزلی مشایعت می‌کند. تحت این شرایط بود که احمد شاه به فرنگ رهسپار شد و قدرت خود را کلاً از کف داده و حالا دیگر وسائل آماده بود نقشه انقراض قاجاریه چیده می‌شود و رضاخان نامزد ریاست جمهوری و سپس شاهنشاه می‌گردد. می‌بینیم حس آزادیخواهی رضاخان برای بدست گرفتن قدرت کامل هر روز پیش از گذشته افزایش پیدا می‌کند.

نتایج تاریخی

بعد از این که احمد شاه عازم فرنگ شد. رضاخان ابتدا با محمد حسن میرزا، بنای خوش

رفتاری گذارد اما مدتی نگذشت که چون احتیاجش مرتفع شد و آن چنان با او بدرفتاری کرد که به نوشته عده ای مدت‌ها کار این شاهزاده قاجار گریه بود و بارها افراد او را با چشمان پف کرده دیده بودند.

احمدشاه بعدها به اشتباه خود درباره صدور فرمان نخست وزیری در غیاب مجلس برای سیدضیاء که خلاف اصل مشروطیت است پی برد به همین سبب بارها خود را سرزنش کرد. احمدشاه کسی بود که زیر بار امضاء قرارداد ۱۹۱۹ نرفته بود. او حاضر نشد برای باقی ماندن در مقام پادشاهی دست به عملی بزند و با دشمنان ملت و عوامل خارجی وارد سازش و همکاری گردد؛ او به ویژه بعد از کودتا بر اصول مشروطیت و استقلال اصرار ورزید و با وجود این که علاقه به اجرای قانون اساسی نشان می‌داد؛ ولی توانایی انجام آن را نداشت.

در این زمینه گفتگویی را که بین یحیی دولت آبادی و احمدشاه شده است نقل می‌کنم: "از او پرسیدم اعلیحضرتا کی شما را پادشاه کرده است. می‌گوید: خدا. می‌پرسم در ظاهر با اراده کی تخت و تاج تسلیم اعلیحضرت شده است والا بدیهی است همه کار به مشیت الهی است. می‌گوید: با اراده ملت. می‌پرسم: آیا عهدی میان اعلیحضرت و ملت هست که از روی آن عهد وظائف ملت و سلطنت معین بوده باشد. می‌گوید: بلی قانون اساسی. می‌پرسم: پس چرا متروک مانده است. می‌گوید: من سعی می‌کنم به قانون اساسی رفتار شده باشد. می‌گویم: اعلیحضرتا، ارادت بی ریب و ریایی که نسبت به وجود مقدس دارم مرا و امی دارد بی ملاحظه این جمله را عرضه دارم اگر در این مملکت کسی پیدا شد که به این قانون بهتر از اعلیحضرت رفتار کرد او پادشاه ایران خواهد بود، از شنیدن این جمله رنگ شاه تغییر کرده آثار ملامت از صورتش نمایان می‌گردد." (۲۶)

از سوی دیگر احمدشاه در مذاکراتی که در فرنگ با انگلیس‌ها کرد به آنها فهمانید که برای استقلال ایران ارزش و احترام قائل است. تربیت یافتن در دامن مردانی چون ناصرالملک تازه در وی هویدا می‌شد. او می‌گوید: "هرگاه بخواهید با ابقای من استقلال ایران ضایع شو دمرگ را ترجیح می‌دهم و آن چنان سلطنتی را نمی‌خواهم که متضمن

بندگی ملت ایران و مملکت‌م باشد" او در مذاکراتی که با رحیم زاده صفوی فرستاده مدرس و اقلیت مجلس پنجم داشت در مورد بازگشت به ایران می‌گوید: "انگلیس‌ها آشکارا می‌گویند با من نمی‌شود کار کرد. با تجربه‌هایی که کرده ام این قدر دانسته ام که دوستی سیاسیون خارجه خیری ندارد ولی دشمنی آنها مضر است. ما باید به فکر خودمان باشیم هر روزی که بتوانیم خودمان را روی پای خود نگاهداریم خواهی دید که آنها اول کسی هستند که دست دوستی به سوی ما دراز می‌کنند." (۲۷)

احمدشاه معنی "خود به فکر خود بودن" را دیر فهمید وگرنه ترک میدان نمی‌کرد و در کنار مردم می‌ماند و به فرنگستان رهسپار نمی‌شد. شاید به قول فردوسی "فره ایزدی" و به قول امروزی "باور مردم" را نسبت به خود از دست نمی‌داد و کشتی متلاطم و "چهار موجه میهن" را بدون ناخدا نمی‌گذاشت. این بزرگ‌ترین ایراد بر احمدشاه بود. بهر حال جای احمدشاه را باید کسی می‌گرفت که قدرت سازش با بیگانه را می‌داشت و اصل مشروطیت را به هیچ می‌انگاشت. زیرا استعمار احتیاج به پادشاه مستبد دارد. مستبدی که همه قدرت‌ها در او متمرکز شود تا بتوان از او برای رسیدن به اهداف و مقاصد استعماری بهره گرفت و به آسانی بر منابع و ثروت ملی ایران چنگ انداخت و آن را به تاراج برد.

برای انگلیس‌ها مهم نبود چه کسی در ایران بر سر کار باشد آنها می‌خواستند منافع خود را حفظ کنند می‌خواستند مقاصد اقتصادی و سیاسی آنها در ایران عملی گردد و بی آن که لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مادی بگردند و بلکه بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران با تاسیس پلیس نموده بودند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو داشتند بر مدت امتیاز ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیا فزایند. سردار سپه در مذاکرات خصوصی که با انگلیس‌ها داشته انجام این مقاصد را عملی و عده داده بود پس دلیلی نداشت که از او حمایت نکنند.

قیام سعادت

بدین ترتیب است که مامورین جاسوسی انگلستان سردار سپه را نامزد می‌کنند و برای این

که قدرت سیاسی را بدست این عنصر نظامی بسپارند، باید ابتداء شرایط اجتماعی و افکار عمومی را به نفع او آماده کنند. انقلاب گیلان، نهضت خراسان، قیام آذربایجان، کودتای سوم اسفند، اعلامیه‌های رضاخان به عنوان فرماندهی کل قوا خطاب به مردم برای نجات ایران، رئیس‌الوزرای و دعوی او در مبارزه با ارتجاع و برای ترقی خواهی عواملی بودند که رضاخان از آن‌ها به نفع شخص خود استفاده می‌کرد. کمک‌های مالی و غیرمالی انگلستان اگر چه او را به یکی از مردان قوی سیاست ایران مبدل ساخته بود اما این هنوز کفایت نمی‌کند، زیرا گروه مخالفین رضاخان را در مجلس افرادی تشکیل می‌داند که در داخل جامعه اعتبار داشتند و هم در مجلس از کمیت و کیفیت قابل توجهی برخوردار بودند. برای خلع سلاح آن‌ها باید تدابیر جدی تری به کار گرفته می‌شد. برای جلب توجه مردمی که بدلائل طرفداری از مدرس و دسته اش با رضاخان مخالفت می‌کردند بزرگ‌ترین تدبیر "قیام سعادت" و داستان شیخ خزعل بود که انگلیس‌ها به آن دامن زدند، آن را اداره کردند و به نحوی که خود می‌خواستند پایان بخشیدند. قبلاً درباره این قیام تبلیغات زیادی به راه انداختند که خزعل می‌خواهد به اتفاق ایلات جنوب خوزستان را از ایران جدا کند و... پس رضاخان برای سرکوب عازم اصفهان شد و از آنجا به سوی خوزستان حرکت کرد. خزعل و ایل بختیاری بدون جنگ و خونریزی جدی تسلیم شدند. از این مانور سردار سپه استفاده‌های زیادی کرد. این نقشه به اندازه ای با مهارت و دقت ترتیب داده شده بود که حتی سفارت روس و گروه سوسیالیست‌های مجلس از سردار سپه به عنوان فردی که با مدرس (به عنوان یک عنصر مرتجع) مبارزه می‌کند و علیه "قیام سعادت" و شیخ خزعل که ساخته و پرورده ی دست انگلیس‌ها هستند می‌جنگد یاد کردند.

رضاخان پس از بازگشت از "فتح بزرگ" کتاب قطوری به رشته تحریر در آورد. این کتاب را دبیر اعظم بهرامی به نام رضاخان نوشته است در آن دقایق و چگونگی پیروزی خود را شرح داده است. در کتاب فوق نحوه تسلیم شدن شیخ خزعل مندرج است که بعد از انقراض قاجاریه از خانه‌ها جمع آوری شد. دیگر از شگردهای این "فتح بزرگ" آن بود که سردار سپه هنگام بازگشت از خوزستان از راه بغداد و پس از زیارت اماکن متبرکه به

تهران بازگشت. روزنامه‌های طرفدار او جریان پیروزی و زیارت رضا خان را از بغداد تبلیغ کردند بدین ترتیب عده زیادی از مخالفین عامی و مذهبی دست از مبارزه علیه او برداشتند.

توسل به روحانیت

اتحاد نظامیان یا روحانیان برای بدست گرفتن قدرت در ایران از سابقه دیرین برخوردار است. روحانیت همواره همدست دیکتاتورها بوده و به قدرت لایزال پادشاه مستبد مشروعیت داده است.

رضاخان از روزهایی که پایه‌های قدرت خود را بنا می‌گذارد هرگز از تظاهر مذهبی غفلت نمی‌کرد. در شب‌های احیاء دسته سینه زنی راه می‌اندازد. بازار تهران را قرق می‌کند. جلودار دسته می‌شود گاه گل به سر می‌مالد. (۲۸) و این کار را به مدت سه سال پی‌در پی ادامه می‌دهد و برای جلب نظر مردم ساده و عامی "اشک ریا به خانه خدا می‌ریزد."

رضاخان برای این که رضا شاه شود افزار روحانیون و ریا مذهب را به خدمت خود می‌گیرد. اغلب روحانیون کاسب مسلک، رضاخان را تایید می‌کنند. "یکی از کسانی که در تایید رضاخان عمل می‌کند شیخ عبدالکریم عراقی سلطان‌آبادی است که در قم حوزه ریاست مفصلی با خرج گزاف برپا نموده طلاب علوم دینی را دور خود جمع کرده. او روی ملت تاثیر می‌گذارد و هر گونه هیجانی را که به خواهد از طرف توده ملت برضد ارتجاع تحریک شود مدخلیت دارد مخصوصاً در جلوگیری از نشر افکار کمونیستی در جامعه ایران، به عنوان مخالف مذهب بودن" (۲۹) بسیار فعال است.

رضاخان برای تاثیرگذاری بر روی افکار عمومی عامه از هر وسیله‌ای استفاده می‌کند. آیت‌الله ابولحسن اصفهانی و آقامیرزا حسین نائینی به علت دخالت در امور سیاست، از عراق تبعید می‌شوند، آنها مدتی در قم اقامت می‌کنند، رضاخان برای جلب نظر این دو روحانی پا درمیانی می‌کند با آمدن سفیری از سوی امیر فیصل شاه عراق و گرفتن پولی بابت خرج سفر، دو آخوند مذکور به خانه‌های خود باز می‌گردند.

سردار سپه، یکی از صاحب‌منصبان ارشد نظامی را تا تقابل آقایان به عراق می‌فرستد. صاحب‌منصب نظامی "هنگام بازگشت شمشیری از طرف حضرت عباس سپهسالار حسین بن علی در واقعه عاشورا که عوام ایران و بلکه خواص هم، به نیروی روحانی ابوالفضل العباس معتقدند برای سردار سپه آورده بالای او را به این تشریف مشرف می‌سازد." (۳۰)

علاوه بر این تمثالی از علی ابن ابی‌طالب با خود می‌آورد و به سردار سپه تقدیم می‌کنند. آخوند معروف آقامیرزا حسین نائینی نامه‌ای برای سردار سپه ارسال می‌دارد و در آن چنین می‌نویسد:

"و محض کمال میمنت و تبرک یک قطعه تمثال مقدس را که از قدیم در خزانه‌ی مبارکه محفوظ است از جناب مستطاب ملاذالانام آقای سیدعباس کلیددار روضه منوره برای حرز آن وجود اشرف درخواست شد و اینک به ضحابت جناب اجل اکرم سردار رفعت دام تاییده تقدیم می‌نمایند بهترین تعویذ و حافظ آن وجود اشرف خواهد بود انشالله تعالی." (۳۱) به همین مناسبت شترها قربانی می‌کنند و مطبوعات طرفدار رضاخان جنجال راه می‌اندازند و ملت خوش‌باور را جلب می‌کنند.

اتحاد بین قدرت نظامی و روحانیت تا جایی پیش می‌رود که رئیس‌الوزراء دستور می‌دهد مطبوعات به وسیله روحانیت سانسور و کنترل شود. بدین وسیله قدرت نظامی و قدرت ارتجاع مذهبی متفقا" به جان آزادی و آزادیخواهان می‌افتند. فرمان رضاخان در این باره چنین است .

باید ناظر شرعیات حدود مسئولیت و نظارت قانونی خود را از هر حیث چه نسبت به مطبوعات و چه نسبت به "پیس"های نمایش‌هایی که داده می‌شود کاملاً رعایت کرده و از اجازه درج و نشر مسائلی که برخلاف موازین شرع انور و مصرحات قانونی است و همچنین از تصدیق نمایش‌هایی که مضر به اخلاق اجتماعی و دیانتی است اجتناب و خودداری نماید..." (۳۲) هم اوست که هنگام بمباران مدینه در اثر جنگ داخلی بین دو طایفه وهابی و صاحب‌الاحساء "مشوش" می‌شود و دستور می‌دهد همه‌ی کشور به مدت ۲۴ ساعت عزاداری نمایند. (۳۳)

یکی از دستاوردهای انقلاب مشروطیت آزادی مطبوعات بود که علیرغم همه فشارهای حکومت، بویژه فرای همه سدهایی که دولت نظامی سردار سپه به وجود آورده بود بالاخره به فعالیت خود ادامه می‌داد. گاهی فشار تا حدی بود که بعضی از روزنامه‌ها مجبور به تعطیل می‌شدند یا صاحب روزنامه، روزنامه‌ی دیگری تحت نام تازه‌ای تاسیس می‌کرد.

رضاخان سعی داشت روزنامه‌نگاران را با پول خریداری کند. جالب است که در موارد زیادی هم موفق می‌شود. اما آن دسته از مدیران روزنامه‌ها که تن به نوکری و خریداری شدن نمی‌دهند مورد آزار رضاخان قرار می‌گیرند:

این بود که رضاخان مدیر روزنامه "حیات جاوید" را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهد و با مشت خود دندان‌های او را خرد می‌کند. مدیر روزنامه "ستاره ایران" را با سیصد ضربه شلاق مضروب و مجروح می‌سازد. هم او بود که به قزاق‌های خود دستور داد تا به دفتر روزنامه "وطن" ریختند مدیر آن را که مرد آزادی‌خواهی به نام میرزا سیدهاشم خان بود به طوری کتک زدند که مشرف به مرگ شد و دفتر روزنامه او را آتش زدند. (۳۴)

رضاخان در اثر حکومت نظامی سه روزنامه مترقی "حقیقت"، ارگان سندیکاهای کارگری که توسط سیدمحمد دهگان انتشار می‌یافت و کارگران را با حقوق و آزادی‌های دموکراتیک آشنا می‌ساخت، روزنامه ستاره سرخ و طوفان که هر دو مدافع ایدئولوژی مارکسیستی بودند بست. (۳۵)

مجلس پنجم

سردار سپه نخست‌وزیر شده و دوره مجلس چهارم به پایان رسیده بود، هنگام انتخابات مجلس پنجم است. او می‌خواهد از این انتخابات نیز برای بالابردن و جاهت خود استفاده کند، تمام اسباب تبلیغات و ابزار قدرت در تهران و شهرستان‌ها را به اختیار خود دارد. پس آن چنان ترتیب می‌دهد که: اولاً در تمام حوزه‌های انتخاباتی از او به عنوان نماینده

اول نام برده شود، ثانياً نمایندگان مجلس اشخاصی باشند که با سیاست شخصی او موافقت داشته باشند. بدین طریق است که حکومت‌ها و نظمی‌ها برای اشخاصی که دارای وجاهت ملی هستند و با سردار سپه موافق‌اند. تبلیغات می‌نمایند. علیرغم همه این اختیارات و قدرت‌های تبلیغاتی بسیاری از کسانی که برای خود اصولی داشتند و منافع مملکت و مردم را بر منافع شخصی خود ترجیح می‌دادند در این مجلس انتخاب می‌شوند و می‌بینیم در مواقع لزوم غیر از منافع مردم حرفی نمی‌زنند و عملی مرتکب نمی‌شوند، این خود مایه ناخشنودی سردار سپه می‌گردد.

میان اقلیت مجلس که رهبری آن را یک معمم و روحانی مشهور مثل شیخ حسن مدرس به عهده دارد و برای بدست گرفتن قدرت مبارزه می‌کند از یکسو و رضاخان از سوی دیگر جنگ و کشمکش برقرار می‌شود. مدرس می‌خواهد احمدشاه را به مملکت بازگرداند و رضاخان برای منصرف کردن و احیانا از میدان بدر کردن مدرس حیل‌های زیادی به کار می‌گیرد که هیچ کدام مفید واقع نمی‌شود.

وقتی سردار سپه با سمت رئیس الوزراء توسط اقلیت مجلس استیضاح می‌شود بالاخره طاقت خود را از دست می‌دهد و در میان مجلس از فرط عصبانیت با صدای بلند به مدرس می‌گوید: "شما محکوم به اعدام هستید من شما را از بین خواهم برد". در این روز رضاخان با قلدری تمام عده‌ای از اوباش و اراذل شهر را به مجلس گسیل می‌دارد آن‌ها طوری رفتار می‌کنند که اقلیت قادر به استیضاح نمی‌شود و همان روز اوباش کتک مفصلی به مدرس و کارزونی و حائری‌زاده می‌زنند.

نقش مدرس

رضاخان یک بار دیگر در کمال جسارت آیین بازی مجلس و دموکراسی نیم‌بند آن روز را زیر پا می‌گذارد و برخلاف قانون اساسی رفتار می‌کند. اقلیت از مجلس فراری می‌شود. جالب این است که سلیمان میرزا بر این عمل غیردموکراتیک صحنه می‌گذارد و منفردین با سکوت خود آن را تایید می‌کنند. بعد از این واقعه سردار سپه ابتداء سعی می‌کنند با

ترور مدرس شر او را از سر خود کم کند. بدین منظور روزی که خود از تهران غایب است دو نفر را برای ترور مدرس می‌فرستد. ضاربین دو تیر به سوی شیخ قشمه‌ای پرتاب می‌کنند زخمی می‌شود اما نمی‌میرد. زخمی شدن مدرس باعث مظلومیت او شد بر مخالفت خود با رضاخان می‌افزاید مظلوم پرستی مردم رضاخان را به وحشت می‌اندازد تا این که رضاخان با همه‌ی کله شقی ناچار به این نتیجه می‌رسد که با مدرس باید توافق کند، این یک توافق تاکتیکی است. رضاخان ضعف بزرگ مدرس را پیدا می‌کند و از آن راه به او نزدیک می‌شود.



بهتر است شمه‌ای از شخصیت مدرس و سابقه او را در این جا نقل کنیم: مدرس ریاست طلب است. او در دوره اول از اصفهان به عنوان عضو مجلس شورای ملی انتخاب شده چهار دوره بعد یا از تهران یا از اصفهان نماینده مجلس بوده است. او در اسباب چینی و پشت هم‌اندازی قدرت مخصوص و پشتکار شدید داشت. مدرس با وجود آمد و شد زیاد با رجال دولت و اعیان مملکت باز جنبه طلبگی خود را از دست نداده روی گلیمی می‌نشیند منقل آتشی برابر خود می‌گذارد و اسباب قلیان و چای را کنار و روی منقل می‌چیند با یکی دو سه جلد کتاب مذهبی که در کنار او هست هر کس بر او وارد شود دارای هر مقام باشد باید روی زمین و بر روی همان گلیم بنشیند. مدرس می‌خواهد به مردم به فهماند که به دنیا بی‌اعتناست در صورتی که گفته می‌شود به پول کلا "علاقه بسیار دارد و از هر کجا و بهر عنوان باشد با یک صورت‌سازی از دخل نمودن خودداری ندارد. مدرس در انتخابات مجلس شورای ملی دخالت می‌کند از اشخاص متمول از تجار و غیره پول می‌گیرد که صرف انتخاب شدن خودش و آنها بکند و البته ناچار است قسمتی از آنها را هم خرج نماید. (۳۶) علاوه بر این، همه می‌دانید که نقطه ضعف بزرگ مدرس

قدرت‌طلبی است او میل داشت همه در برابرش تسلیم باشند و در اختیار او قرار گیرند. رضاخان در این بازی خود را آن چنان تسلیم مدرس می‌کند و آن چنان خو را در برابر او حقیر و بیچاره جلوه می‌دهد که امر بر آخوند زبرک مشتبه می‌شود. مدرس دو وزیر به کابینه سردار سپه می‌فرستد و اتحاد بین مدرس به عنوان رهبری مذهبی حاضر در سیاست و رضاخان بوجود می‌آید. ظاهرًا "رضاخان خود را مطیع مدرس می‌نماید.

یحیی دولت‌آبادی معتقد است سردار سپه برای این که او را راضی نگهدارد گاهی با او خلوت کرده در موضوعاتی بی‌اهمیت با او شور می‌کرده است. " (۳۷) بدین ترتیب تمام ظواهر امر را برای بدست گرفتن قدرت آتی مهیا می‌سازد و مخالفین خود را در مجلس و در خارج از مجلس آرام و خلع سلاح می‌کند. به هنگامی که کوشش مدرس برای بازگرداندن احمدشاه به نتیجه نزدیک می‌گردد رضاخان با استفاده از عوامل خود "بلوای نان" را به راه می‌اندازد و همه مخالفین را دستگیر و مدرس را وارد می‌سازد به تصمیم اهل مجلس دستور تیراندازی به روی مردم بدهد، پس برقراری حکومت نظامی به وسیله مجلس تصدیق و تایید می‌شود. این چنین است که قدرت مذهبی برای به قدرت رسیدن و ارضاء تمایلات سلطه‌طلب و شاهندگی (Autoritaire) خود را در اختیار قدرت سرکوبگر نظامی قرار می‌گیرد و به بهترین شکل شرائط سلطه بر مردم را فراهم می‌سازد.

پس از این که سردار سپه از مقام خویش استحکام حاصل می‌کند با کمال شتاب همه‌ی قوای فکری و عملی خود را به کار می‌اندازد که به سلطنت قاجار پایان داده مالک مطلق‌العنان مملکت شود. هیچ محدودیت داخلی و خارجی در پیش پای او نیست مگر محذور قانون اساسی که تنها تکیه‌گاه خانواده محمدعلی شاه است و سلطنت را طبق متمم آن در خانواده خود تثبیت کرده، به همین سبب رضاخان به فکر جمهوری می‌افتد. نقشه کشان گمان می‌کنند چون عنوان جمهوری میان آید قانون اساسی که روی اساس مشروطیت ساخته شده لغو می‌شود، احمدشاه و خانواده او از میان می‌روند، سردار سپه با امکانات و اسبابی که در سراسر مملکت فراهم ساخته به ریاست جمهور انتخاب می‌شود. اما مدافعان خارجی جمهوری در ایران یعنی انگلیس‌ها ترجیح می‌دهند. سلطنت در ایران

باقی بماند. زیرا حکومت جمهوری که حکومت استعداد و استحقاق است نسبت به پادشاهی یک گام در شرکت مردم در امور خود نزدیک است و آنها که نمی‌خواهند مردم در امور دخالت کنند باید به بهانه این که مملکت هنوز استعداد جمهوریت را ندارد ریاست جمهور را به سلطنت مبدل سازد.

"به هر حال زمزمه جمهوری‌طلبی یک مرتبه به گوش‌ها می‌رسد و سردار سپه عاشق مقام سلطنت فعال مایشاء جمهوری‌خواهی می‌شود و مستبدین شاهپرست بیش از ملیون جمهوری‌خواه حقیقی سنگ جمهوری‌طلبی را به سینه می‌زنند... از سفارت انگلیس که هرچه هست امپراطوری است تبلیغات جمهوری تراوش می‌کند و از سفارت روس بلشویک که غیر از جمهوریت چیزی نیست هر چه شنیده می‌شود برضد این جمهوریت است و فاش به همه کس می‌گویند این مقدمه سلطنت استبدادی و لغو کردن قانون اساسی است." (۳۸)

رضاخان با طرفداری از جمهوری توانسته بود نظرات اتحاد جماهیر شوروی را نسبت به خود جلب کند. روشنفکران مدافع اتحاد جماهیر شوروی او را عملدار مبارزه برضد روحانیون مرتجع و تسلط اجنبی یعنی امپریالیسم انگلیس تشخیص داده بودند، رضاخان به سال ۱۹۰۴ (۱۹۲۵) از حمایت بی دریغ اغلب این قبیل از روشنفکران برخوردار بود و اگر در فاصله ۱۳۰۴-۱۳۹۹ بسیاری از جنبش‌های کارگری و سندیکایی را سرکوب ساخت و روزنامه‌های مترقی را بست روشنفکران فوق‌الذکر هیچ کدام را به حساب دیکتاتورمنشی او نگذارند بلکه همه‌ی آنها را به پای افکار ترقی‌خواهی و مبارزه او علیه فنودالیسم گذاردند و با اپورتونیستی و ابن‌الوقتی غیرقابل تصویری کودتای ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ (سوم اسفند ۱۲۹۹) را سقوط حکومت فنودال‌ها و استقرار حکومت بورژوازی خواندند و چنین تصور غلطی را به نام روشنفکران مدافع پرولتاریا انجام داده در مقالات متعدد نوشتند: "این کودتا دنباله و نتیجه مبارزه بزرگ در داخل طبقه فنودال، مبارزه علیه فنودال‌ها و طبقات بالای بورژوازی است." (۳۹)

قصد و هدف اصلی رضاخان بدست گرفتن قدرت بود مساله جمهوری با سلطنت برایش مطرح نبود، آن گاه که می‌دید از طریق جمهوری به آمال خود میرسید جمهوریخواه میشد

و زمانیکه بامخالفت جناح مذهبی روبرو میگردید از جمهوریخواهی انصراف کرده از طریق "قانونی" یعنی با توسل به قانون اساسی عمل میکرد. رضاخان نه اجازه داشت و نه ظرفیت و کیفیت تندروی و "انقلابی‌گری" او یک انقلابی نبود که عزم در هم ریختن روابط و سنن کهنه اجتماعی را در سر داشته باشد او از داده‌های تئوریک و دنیای پیشرفته و مترقی اطلاع نداشت، چگونه می‌توانست ترقی‌خواه و آزاده باشد.

رضاخان اصولاً طرحی برای جامعه نوین ایرانی در سر نداشت مدعیان امروزین این فرضیه بی‌اساس چون میدان دیالوگ سازنده و آرام را خالی می‌بینید این سو و آن سو به شعار پراکنی‌های خالی از واقعیت می‌پرازند که هیچیک با واقعیات تاریخی ایران سازگاری ندارد.

رفتار دیکتاتوری به ذات آن آمیخته بود، اگر اجازه بروز و ظهور آن را در این دوره پیدا نمی‌کرد فقط در سایه دستاوردهای انقلاب مشروطیت و قانون اساسی و مجلس و در اثر مجاهدت‌های مردان معتقد به این دستاوردها بود، وگرنه رضاخان یک شبه تمام اساس مشروطیت را در هم می‌نورید و طرح نظامی‌گری و اساس وابستگی و نوکری و چاکری بیگانه را خیلی زودتر، دوباره می‌گسترانید.

این مشروطیت، قانون اساسی و مجلس و مردان معتقد به مشروطه ملی بودند که افسار رضاخان را می‌کشیدند و او را وادار می‌ساختند قدرت را از طریق قانون و با توسل به قانون اساسی و مجلس بدست آورد نه به زور سر نیزه و قلدری و نظامی‌گری و نه به وسیله سرسپردگی به بیگانه‌پرستی. بهتر است جیره‌خواران شاهنشاهی و مدافعان دربار پهلوی که امروز به فراخور اوضاع و احوال سنگ‌مصدق را به سینه می‌زنند، یک بار دیگر به شواهد تاریخی این چهار سال (۱۲۹۹-۱۳۰۴) نظر اندازند و دست از تعصب و دغل بردارند آن گاه خواهند یافت که یکی از علل اساسی شکست انقلاب مشروطه دیکتاتوری رضاخان بود، دیکتاتوری رضاخان شکست انقلاب مشروطه را فراهم ساخت و نهادهای نیم‌بندی را که فراگرد آن آمده بود در هم ریخت.

با وجود این که اکثریت مجلس را عوامل رضاخان تشکیل می‌دهد ولی بر سر مساله جمهوری، مجلس در اقلیت است زیرا بسیاری از نمایندگان می‌دانند با رای دادن به جمهوری عملاً مشروعیت خود را که نمایندگی مجلس سلطنت مشروطه است لغو کرده‌اند. بالاخره تظاهرات مردم در مقابل مجلس و حضور سردار سپه در مجلس برخورد او با موتمن‌الملک باعث می‌شود رضاخان دست از جمهوری‌خواهی خود بردارد و با یک ماده واحده سلطنت قاجار را در مجلس منحل سازد و خود جانشین گردد. پس به تمام عوامل خود در ایالات دستور می‌دهد تلگرافات و تقاضانامه‌های عریض و طویل برای خلع قاجار و نصب او به سلطنت به مجلس شورای ملی ارسال دارند در عین حال خود سردار سپه برای رسیدن به مقصود دست به اقدامات زیر می‌زند:

۱- درجه دادن بصاحب‌منصبان ارشد قزاق - شرکاء کودتا - و آرام نگاهداشتن کسانی از آنها که با وزارت و ریاست وی و پادشاهیش باطنا مخالف بودند.

۲- موافق کردن روسای روحانی مرکز و ولایات یا این مقصد و انصراف آنها از حمایت سلطان احمدشاه و ولیعهد.

۳- تبلیغات در باره کارهایی از آبادی مملکت و امنیت طرق و شرارع و توسعه دایره‌های نظامی و معارفی و اقتصادی که مردم بدانند از قاجاریه در مدت یک صد و پنجاه سال سلطنت خودکاری برای ملک و مملکت ساخته نشد و او در ظرف مدت کم این همه کارهای سودمند انجام داده است.

۴- بدست آوردن دل شاهزادگان قجر غیر از ولیعهد، به برآوردن خواهش‌های آنها و روی خوش نشان دادن به یک یک ایشان به طوری که آنها امیدوار بشوند در سلطنت وی بیشتر خوش وقت و خوشبخت خواهند بود تا در سلطنت سلطان احمدشاه.

۵- که از کارهای دیگر او مشکل‌تر است، راضی کردن دولت‌های دیگر (غیر از دولت انگلیس) می‌باشد مخصوصاً روس بلشویک، سردار سپه با این که از روس‌ها نهایت تنفر را دارد و در دوران قزاقی خویش از دست صاحب‌منصبان روسی صدمه بسیار خورده است و در این دوره هم موجودیت او برای جلوگیری از نفوذ فکر و سیاست روس

بلشویک است. در ایران با روس‌ها به ظاهر طوری رفتار می‌کند که آنها در عین دلتنگی باطنی که از او دارند ناچارند به او وانمود کنند که او را دوست و طرفدار خویش می‌دانند. چنان که یکی از نمایندگان رسمی روس‌ها می‌گفت چون سوسیالیستی ایران قوتی ندارد که ما بتوانیم به دست او مقاصد خود را در مقابل سیاست انگلیس پیش ببریم ناچار هستیم از همان راه که آن‌ها رفته و می‌روند برویم و با سردار سپه بسازیم که از راه دولتی کارهای ما را انجام بدهد و یک جهت خود را در آغوش سیاست دشمنان ما نیاندازند.

۶- سردار سپه لازم دارد که توده‌ی ملت به او نزدیک و با او موافق باشند و این کار آسانی نیست چه درباریان و روحانی‌های مخالف او، میان او و ملت حایل هستند و به اصطلاح توده ملت شمشیری در دست دشمنان او می‌باشند. گرفتن این شمشیر از دست آن‌ها کار بسیار مشکلی است. چنان که رضاخان به عنوان جمع کردن اعانه برای بدبخت شدگان در مدرسه نظام جشنی برپا کرد و مخارج اساسی آن را از خود داد و هیاهوی زیادی در اطراف آن برپا کرد بلکه مردم تهران را بدان‌جا بکشاند ولی مخالفین جلوگیری کرده به هزار و یک دلیل به آنچه انتظار داشت نرسید. در صورتی که او خود همه روزه و گاهی در یک روز دو مرتبه با اعضاء و اجزاء خویش بدانجا وارد می‌شد و ورودیه بعضی را هم از خودش می‌داد. (۴۰)

توطئه و تهدید

در همین روزها دست‌های استعمار فعالیت خود را از هر سو گسترش می‌دهد. حسین مکی یکی از گروه‌ها فعال سیاسی را در تدارک موضوع انقراض سلسله قاجاریه چنین معرفی می‌کند:

"از واقعه جمهوری که سردار سپه و عمال وی تظاهرات زیادی کرده ولی نتیجه به عکس گرفته این تجربه را آموخته بودند که برای احراز موفقیت در موقع تغییر سلطنت هر چه ممکن باشد وسائل کار و مقدمات آن را خیلی پر سر و صدا و در لفافه انجام دهند و تظاهراتی نکنند تا حریف هوشیار نشود. به همین جهت تا اواخر مهر ماه ۱۳۰۴ تظاهرات شدیدی بر علیه قاجاریه به عمل نیاوردند، ولی سردار سپه مخفیانه همه گونه پیش‌بینی‌های

لازم و تدارکات خود را می‌دهد منجمله چندی به شب نهم آبان مانده بود که خدایار خان به تدین، رهنما، دبیر اعظم بهرامی، سیدمحمدصادق طباطبایی، سلیمان میرزا، احیا السطنه و گویا میرزا کریم خان دشتی اطلاع داد که فردا سردار سپه قبل از طلوع آفتاب می‌خواهد شما را ملاقات کند. بهتر این است که شب را در منزل من بخواهید و صبح زود در تاریکی به منزل سردار سپه برئیم رفتند و در اطاقی از سردار سپه ملاقات نمودند، سردار سپه تسبیح خود را از جیب درآورد اظهار داشت من می‌خواهم با شما هم عهد بشوم که در مسائل مهم مملکتی با یکدیگر متحد و متفق باشیم و سر تسبیح را به دست خود داد هر یک گوشه‌ای از تسبیح را گرفتند. "(۴۱) بدین وسیله" تسبیح مقدس "عوامل استعمار انگلیس را به کار انداخت. در داخل مجلس دست‌نشانندگان امپراطوری انگلستان به فعالیت افتادند سردهسته آنها در مجلس تدین بود که ریاست مجلس را نیز کسب کرد. (۴۲) نماینده سمنان در مجلس پنجم از کسانی که برای ماده واحد شب قبل از روز رای‌گیری در زیرزمین خانه سردار سپه امضا جمع می‌کنند. او به نام سردار سپه به خانه یک یک نمایندگان مامور می‌فرستد و مامور می‌گوید سردار سپه با شما کار دارد. وقتی نمایندگان به منزل سردار سپه می‌آیند او سعی می‌کند امضاء آنها را برای زیر متن ماده واحد بگیرد، یحیی دولت‌آبادی ایستادگی می‌کند و بالاخره امضاء نمی‌کند. (۴۳)

نماینده سمنان همان شخصی است که وقتی نمایندگان مخالف ماده واحد علیه این ماده سخنرانی می‌کنند در مجلس سر و صدا راه می‌اندازد و با هوجبگیری متعذر می‌گردد، او سردهسته هوجبگران طرفدار رضاخان در مجلس پنجم است: دولت‌آبادی در وصف او می‌گوید: "سخن من به اینجا می‌رسد صدای مشت یک از نمایندگان که به روی تخته خورده می‌شود بلند شده می‌بینم همان شخص است که شب پیش مرا تهدید می‌کرد (مقصد یاسایی است) می‌گویم بدیهی است می‌خواهید بگوئید حالا فشاری نیست اما شما هم حق نداشتید دیشب در مجلس معهور مرا تهدید نمایید. این سخن او را ساکت و شنوندگان را متحیر می‌سازد. (۴۴)

سید یعقوب انور، رهنما، دست‌غیب، محمدعلی بهرامی، علی اکبرخان داور و... با هو و جنجال استدلال‌های افرادی مثل میرزا یحیی دولت‌آبادی و مصدق و بهار و.. را ناشینده می‌گیرند و بالاخره ماده واحد را به شکل زیر به مجلس پیشنهاد می‌کنند:

ماده واحده: "مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت انقراض سلطنت قاجاریه را اعلان نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که برای تعبیر مواد ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۴۰ متمم قانون اساسی تشکیل می‌شود.

مدرس تازه متوجه می‌شود چه کلاهی بر سرش رفته و چگونه شرائط و زمینه را برای استقرار سلطنت پهلوی دیده است. مخالفت او مبنی بر این که ماده واحده "خلاف قانون اساسی است" کارساز نمی‌افتد از جمله کسانی که با این "ماده قانونی" مخالفت می‌کنند مصدق است.

نطق مصدق

قبل از مصدق بهار مخالفت کرده بود، حکم اعدامش صادر شده بود اما مامور ترور به جای بهار مدیر روزنامه "نهضت" واعظ قزوینی را اشتباها به قتل می‌رساند. در هر حال علیرغم شرائط اختناق و خطر قتل و نابودی دکتر مصدق در منزل موتمن‌الملک و مشیرالدوله که در مورد حضور در مجلس با او مصلحت می‌کنند می‌گوید:

"به توپچی و سرباز سال‌ها مواجب می‌دهند که یک روز به کار آید و از مملکتش دفاع کند، به وکیل هم در سال مواجب می‌دهند برای این که یک روز به کار مملکت بخورد و از قانون اساسی دفاع بکند، اگر ما امروز به مجلس نرویم به وظیفه نمایندگی خود رفتار نکرده‌ایم."

پس به مجلس می‌رود و نطق تاریخی خود را چنین ادا می‌کند:

... "آقایان می‌دانند که بنده حرفم از روی عقیده است و هیچ وقت تابع هوی و هوس و نظریات شخصی نیست. امروز هم روزی نیست که کسی در اینجا نظریات شخصی به خرج بدهد. و اگر کسی پیدا شود نظریات مملکتی و ملتی و اسلامی خود را اظهار نکند بنده او را پست و بی‌شرف و مستحق قتل می‌دانم... (درباره احمدشاه می‌گوید) بنده مدافع اشخاصی که برای وطن خودشان کار نمی‌کنند و جرئت و جسارت حفظ مملکت‌شان را

نداشته باشند و در موقع خوب از مملکت استفاده بکنند و در موقع بد از مملکت غایب بشوند نیستیم...

آن گاه درباره ماده واحد اضافه می‌کند:

خوب آقای رئیس‌الوزراء سلطان می‌شوند و مقام سلطنت را اشغال می‌کنند. آیا امروز در قرن بیستم هیچ کس می‌تواند بگوید یک مملکتی که مشروطه است پادشاهش هم مسئول است اگر ما این حرف را بزنیم، آقایان همه تحصیل کرده و درس خوانده و دارای دیپلم هستند، ایشان پادشاه مملکت می‌شوند آن هم پادشاه مسئول، هیچ کس چنین حرفی نمی‌تواند بزند اگر سیر قهقهه‌رایی بکنیم و بگوئیم پادشاه است. رئیس‌الوزراء، حاکم همه چیز هست این ارتجاع و استبداد صرف است. ما می‌گوئیم که سلاطین قاجاریه بد بوده‌اند، مخالف آزادی بوده‌اند. مرتجع بوده‌اند، خوب حالا آقای رئیس‌الوزراء پادشاه شده، اگر مسئول شد که ما سیر قهقهه‌رایی بکند و مثل زنگبار بشود که گمان نمی‌کنم در زنگبار هم این طور باشد که یک شخص پادشاه باشد هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که یک شخص هم پادشاه باشد هم مسئول مملکت باشد. اگر گفتیم که ایشان پادشاه باشد هم مسئول مملکت باشد، اگر گفتیم که ایشان هم پادشاه و مسئول مملکت باشد، اگر گفتی که ایشان پادشاه و مسئول نیستند آن وقت خیانت به مملکت کرده‌ایم. برای این که ایشان در این مقام که هستند موثر هستند و هم کار می‌توانند بکنند، در مملکت مشروطه رئیس‌الوزراء مهم است نه پادشاه.

پادشاه فقط و فقط می‌تواند به واسطه رای اعتماد مجلس یک رئیس‌الوزرایی را به کار گمارد، خوب اگر ما قائل شویم که آقا رئیس‌الوزراء پادشاه بشوند، آن وقت در کارهای مملکت هم دخالت کنند و همین آثاری که امروز از ایشان ترشح می‌کند در زمان سلطنت هم ترشح خواهد کرد، شاه هستند، رئیس‌الوزراء هستند، فرمانده کل قوا هستند، بنده اگر سرم را ببرند و تکه‌تکه‌ام بکنند و آقای سید یعقوب هزار فحش به من بدهد زیر بار این حرف‌ها نمی‌روم. بعد از بیست سال خونریزی آقای سید یعقوب شما مشروطه‌طلب بودید؟ آزادیخواه بودید. من خودم شما را در این مملکت دیدم که بالای منبر می‌رفتند و مردم را دعوت به آزادی می‌کردند. حالا عقیده‌ی شما اینست که یک کسی در مملکت باشد که هم

شاه باشد هم رئیس‌الوزراء هم حاکم، اگر این طور باشد که ارتجاع صرف است. استبداد صرف است. پس چرا خون شهداء راه آزادی را بی‌خود ریختند؟ چرا مردم را به کشتن دادند، می‌خواستید از روز اول بیاپید بگویید که ما دروغ گفتیم و مشروطه نمی‌خواستیم، آزادی نمی‌خواستیم، یک ملتی است جاهل باید با چماق آدم شود، اگر مقصود این بوده بنده هم نوکر شما و هم مطیع شما هستم، ولی چرا بیست سال زحمت کشیدیم و اگر مقصود این بود که ما خودمان را عرض ملل دنیا و دول متمدنه آورده بگوییم از آن استبداد و ارتجاع گذشتیم. ما قانون اساسی داریم، ما مشروطه داریم، ما شاه داریم، ما رئیس‌الوزراء داریم، ما شاه غیرمسئول داریم که به موجب اصل چهارم و پنجم قانون اساسی از تمام مسئولیت مبرا است و فقط وظیفه‌اش اینست که هر وقت مجلس رای اعتماد خودش را به موجب اصل ۲۷ قانون اساسی به یک رئیس‌دولت یا یک وزیری اظهار کرد: آن وزیر می‌رود توی خانه‌اش می‌نشیند آنوقت مجدداً اکثریت مجلس یک دولتی را سرکار می‌آورد. خوب حالا اگر شما می‌خواهید که رئیس‌الوزراء شاه بشود با مسئولیت این ارتجاع است و در دنیا هیچ سابقه ندانسته که در مملکت مشروطه پادشاه مسئول باشد. و اگر شاه بشود بدون مسئولیت این خیانت به مملکت است.

مخالفین ماده واحده و موضع حزب کمونیست ایران

علیرغم همه‌ی تذاکرات و مخالفت‌ها ماده واحده به تصویب اکثریت نمایندگان رسید. جالب است گفته شود از ۱۲ نماینده تهران که جمله‌ی از نام‌آوران سیاست ایران بودند، فقط شاهزاده سلیمان میرزا اسکندری که به عنوان رهبر جناح سوسیالیست‌ها شناخته شده است به ماده واحده رای داد. بقیه یا در جلسه رای‌گیری حاضر نشدند و یا مخالفت کردند. یازده نفر مخالف عبارت بودند از:

میرزا حسن خان مستوفی‌الممالک، میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)، دکتر محمدخان مصدق، هاشم آشتیانی، سید حسن مدرس، میرزا حسین خان پیرنیا، موتمن‌الملک، سید حسن تقی‌زاده، میرزا حسین خان علاء، میرزا سیداحمد بهبهانی، میرزا احمدخان

قوام(قوام‌السطنه)، شیخ علی مدرس، بقیه کسانی که رای مثبت به ماده واحده دادند یا مرعوب رضاخان بودند یا عامل و دست‌نشانده استعمار انگلیس. مدعیان مدافع زحمتکشان ایران سرکوب‌های نهضت‌های انقلابی را توسط رضاخان نادیده گرفتند بستن روزنامه‌های آزادیخواه و مترقی را ندیدند، سرکوب جنبش‌های سندیکایی و کارگری را به روی خود نیاوردند، و بعدها در تحلیل‌های خود نوشتند از روز اولی که رضاخان به عرصه سیاست قدم گذارد متکی به انگلیس بود، تا سال ۱۹۲۵ ظاهرًا بسیاری به این حقیقت پی نبردند در حالی که خیلی‌ها به دنبال نخستین حرکت‌های دیکتاتوریش با او به مخالفت برخاسته بودند.

این جناح راست حزب کمونیست بود که با فرصت‌طلبی سر خود را زیر برف کرده بود و رضاخان را در همه جا تایید می‌کرد. این حزب باصطلاح سوسیالیست سلیمان میرزا اسکندری که بعداً "موسس حزب توده شده بود که رضاخان را تایید می‌کرد و بر پادشاهی او صحنه می‌گذارد. گروهی که بنام لیبرال و آزادیخواه مشهور است و ما آنها را ملی می‌خوانیم در برابر رضاخان با شدت هر چه تمامتر ایستادند و اتحاد بین رضاخان و انگلیس را با صدای بلند در همه جا پراکنده ساختند مگر آقای سلیمان میرزا و سفیر روسیه روتشتین که از این ماجرای بزرگ بی‌خبر بودند.

آری موافقت سلیمان میرزا اسکندری به عنوان رهبر سوسیالیست‌های آن زمان تابع سیاست اتحاد جماهیر شوروی بود. چنین سیاستی، به رضاخان به عنوان کسی که در برابر ارتجاع مذهبی ایستادگی می‌کند قول‌هایی هم به اتحاد جماهیر شوروی داده، بانک اصلاح‌طلبی و ترقی‌خواهی بلند کرده است نگاه می‌کرد. چنین سیاستی بر قرارداد ۱۹۲۱ صحنه می‌گذارد، چنین سیاستی مخالفین پادشاهی در ایران را که در داخل حزب کمونیست فعال بودند یا قربانی می‌کرد و یا به تبعید مسکو گسیل می‌داشت. از جمله رهبران حزب کمونیست ایران در آن روزگار که زیر فرمان مسکو نرفتند و به مسکو تبعید شدند و بعد شامل تصفیه‌های استالین قرار گرفتند عبارتند از: سلطان‌زاده، نیک‌بین و شرقی.

آبراهامیان نویسنده کتاب "ایران در فاصله دو انقلاب اظهار می‌دارد: بدین ترتیب استالین به طور غیرمستقیم در ویران ساختن حزب کمونیست ایران به رضاشاه مساعدت

کرد. (۴۵)

در همان ایامی که جناح راست حزب کمونیست ایران به فرمان برداری از دستورات مستقیم مسکو در استقرار قدرت رضاخانی شراکت می‌کرد. قطعنامه‌ای به شرح زیر در رابطه با پادشاهی رضاخان در مسکو انتشار یافت که ما عین آن را در زیر نقل می‌کنیم.

"ایران نیاز به تغییر رژیم داد و نه تعویض شخصیت‌ها، تعویض شخصیت‌ها به تغییر رژیم منتهی نمی‌شود. از این رو با توجه به مسئولیت سنگینی که مجلس موسسان در مقابل مردم به دوش دارد ما اعلام می‌کنیم که گزیدن (شخص دیگری به مثابه) شاه نتیجه‌ای جز تحویل کشور به امپریالیسم انگلستان ندارد. به عوض اعلام جمهوری را، تحصیل استقلال و تجدید حیات اقتصادی را مفتوح خواهد کرد... نمایندگان راستین مردم باید بگویند: سلطنت مرده است، زنده باد جمهوری. و در این اقدام بزرگ شما مورد حمایت کامل بورژوازی ترقی‌خواه، صنعتگران، روشنفکران، لیبرال بخش‌های آگاه ارتش، افسران و کارگران خواهید بود، مرگ بر سلطنت و هواداران آن". (۴۶)

مجلس موسسان نیز در شرائطی به مراتب بدتر تشکیل شد و مواد قانون اساسی را تغییر داد خاندان پهلوی را بر سرنوشت مردم ایران مسلط ساخت. رضاشاه، اولین پادشاه خاندان پهلوی وقتی زمام امور را بدست گرفت دمار از روزگار همه آزادی‌خواهان و ترقی‌خواهان درآورد. او در برابر انگلیس‌ها مثل موم نرم و در مقابل روشنفکران و طرفداران استقلال و آزادی و مشروطیت متجاسر و مقتدرالعنان بود. طمع رسیدن به قدرت برای او از آن جهت موفق بود که در قوای قزاق به او آموخته بودند که در برابر فرماندهان و اربابان خود مطیع و در مقابل پایین‌دستان و ضعفا جابر و غدار باشد.

رضاشاه، در همه زندگی خود چنین بود. در مدت پادشاهی خودسرانه قانون اساسی را زیر پا گذارد، مملکت را همچو ملک شخصی خود انگاشت و با مردم ایران چون نوکران خود رفتار کرد. او خطری را که آن روز نمایندگان آزادیخواه و قانونی مجلس تذکر دادند درک نکرد و مفهوم پادشاه غیرمسئول را که روح مشروطیت ایران بود تشخیص نداد.

وقتی پادشاه شد اولین کسی که به او تبریک گفت پادشاه انگلستان بود. (۴۷)

درباره این که رضاخان را انگلیس‌ها بر سر کار آوردند باید به این گفته خود او استناد کرد: "او خود در یک جلسه مشاوره‌ای در منزل دکتر مصدق در مقابل مستوفی‌المالک،

مشیرالدوله، تقی‌زاده، حسین علاء مهدی‌قلی هدایت، محمد علی فروغی اقرار می‌کند مرا انگلیستان سرکار آورد." (۴۸)

با روی کار آمدن رضاشاه که از ابتداء قانون اساسی را ارج نمی‌گذارد قدرت تماما" در دست شخص پادشاه متمرکز شد. او از دخالت مردم و نمایندگان‌شان در امور جامعه که بعد از مشروطیت از دخالت مردم و نمایندگان‌شان در امور جامعه که بعد از مشروطیت به مرور قوت یافته بود- و اگر هم چنان ادامه می‌یافت می‌توانست زمینه‌های رشد و ترقی اجتماعی و فرهنگی را فراهم آورد، جلوگیری کرد. او باعث شد که تقریباً تمامی احزاب فعالیت خود را کم یا تعطیل کنند او به شدیدترین وجه سندیکا‌های کارگری و اتحادیه‌های حرفه‌ای را که همه دستاوردهای انقلاب مشروطیت و تغییر و تحولات اجتماعی و حرکت به سوی دموکراسی و آزادی بود سرکوب ساخت. رضاشاه از این نظر ضربه سهمگینی بر اساس ترقی و تحول مناسبات اجتماعی و فرهنگی و سیاسی، در نتیجه به رشد اقتصادی ایران وارد آورد. او هرگز به خطر بزرگی که مردان سیاست آن روز تذکر می‌دادند توجه نکرد.

استدلال مصدق و دیگر مخالفین ماده واحده مصوبه نهم آبان ۱۳۰۴ متکی بر این بود که پادشاه مشروطه باید غیرمسئول باشد. او این روح قانون اساسی و مشروطیت ایران را با زمختی و خشونت شدیدی زیر پا گذارد. این کار بزرگترین عاملی شد که رضاخان را به دیکتاتوری محض و ارتجاع مطلق کشانید و او را مطیع اوامر بیگانگان کرد و مشروطیت ایران را از مشروعیت انداخت. راز بقای مشروطیت در بسیاری از ممالک اروپا در همین است که پادشاه مشروطه، غیرمسئول می‌باشد و در امور قوای سه‌گانه مقننه، قضائیه، اجرائیه دخالت ندارد، در نتیجه هم این سه قوه از نظر تفکیک قوا کمتر به مخاطره می‌افتند و هم سنت پادشاهی در این جوامع از خطر برچیده شدن مصون می‌ماند.

رضاشاه در تمام دوران پادشاهی خود، بر این اصل قانون اساسی ایفا نکرد، به همین سبب نیروی ملت نه پشت سر او بلکه در مقابلش قرار گرفت، پس مجبور شد هر روز بیش از گذشته به استعمار خارجی و عوامل داخلی آن تکیه کند.

استعمار همین را می‌خواست و می‌خواهد تا بتواند بدست شاه با اختیار کاملی که شخص شاه مستبد دارد به هدف‌های استعماری و جهان‌نگشایانه خود برسد و هر آن لازم دید بی‌آن که نیروی ملت یا نهادهای برگزیده او اختیاری داشته باشند، عروسکی را که شاه نام دارد بردارد و دیگری را جایگزین او سازد. استعمار با رضاشاه چنین کرد و باید این چنین می‌کرد.

* جبهه ملی

<http://www.mahnaaz.com>

1- ani' impact of the west on Iran 1921-1941 : A study in
mondernisation of social intitutions » 1960 stanford University p.p.61-

62

۲- ملک الشعراء بهار "تاریخ مختصر احزاب سیاسی" شرکت سهامی کتاب‌های جیبی
تهران ۱۳۵۷ چاپ سوم ص ۷۰

- Jean Larteguy « visa pour l'Iran » ed. galimard 1968 p.p.90-166

۴ - حسین مکی "تاریخ بیست ساله ایران" جلد سوم ص ۱۸ و 19

۵ - به نقل از بنانی. ص ۳۴۳ و ۷۴

۶ - azamadeh « The origin and early development of the persian
cossakh brigade « the american slavic and est european reviw, vol xv
(octobre 1956)

۷ - نگاه کنید به "اسناد محرمانه خفقان ایران با کشف تلپیس" از سلسله انتشارات اداه کاوه
برلن تجدید چاپ و پیشگفتار تصحیح تکمیل اسناد و تنظیم اعلام به وسیله ابوالفضل

قاسمی، انتشارات سپهر، تهران ۱۳۵۷، ص ۱۱

۸- دکتر یونس پارسا بناب "کودتای سوم اسفند رضاخان" علم و جامعه شماره ۲۴ ث ۲۷

۹- نگاه کنید به حیات یحیی جلد چهارم تهران؛ انتشارات عطار ص ۲۵۵

۱۰- ابوالفضل قاسمی، "تاریخچه جبهه ملی ایران" تهران ۱۳۵۷، انتشارات حزب ایران، ص ۶

۱۱- Mohammad reza pahlavi « reponse a l'histoire » albin michel,
Paris p. 35

۲۱- ملک الشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسی"، ص ۷۴ و ۷۸

۳۱- نگاه کنید به حیات یحیی جلد چهارم چاپ سوم تهران، انتشارات عطار ص ۲۵۵

۴۱- دکتر یونس پارسا بناب، همان اثر به نقل از:

Edmond Ironside « the diaries of major général Ironside » London
1972 p.149

۵۱- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران، انتشارات عطار ص ۲۷۷.

۶۱- ملک الشعراء بهار، "تاریخ مختص احزاب سیاسی"، ص ۱۱

۷۱- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، انتشارات عطار، تهران چاپ سوم جلد ۴ ص ۹۴

۸۱- احمد مهرداد « Iran quf dem weg sur dikthatur militaistierung und
xiderstand 1919-1925 soak- verlarg 1976 Hannover

۹۱- در دامی که شوری‌ها برای او تعبیه دیده بودند افتاد و به دست قوای دولتی کشته شد.

۲۰- کسی که سر میرزا کوچک‌خان را در تهران به سردار سپه هدیه کرد.

۲- ۱- سفیر ایران در شوروی بود که مدافع رضاخان در دولت مرکزی شد و این نه سیاست او بلکه از آن مسکو بود.

۲۲- برای اطلاع بیشتر درباره نهضت جنگل به تالیفات زیر نگاه کنید:

الف- ابراهیم میرفخرایی "سردار جنگل" تهران ۱۳۴۲

ب- رحیم رضازاده ملک "انقلاب حیدرخان عمو و غلو" انتشارات روزبه تهران ۱۳۵۲

- پ- آثار سلطانزاده انتشارات جمهوریته تهران ۱ ۳۵۶
- ت - udin xenia, « joukoff & Robert.c. Birtge sivet Russia and the est
1920-1927 « California stanfor University press 1951
- ث- خسرو شاکری، e mouvement communiste en Iran Ed : Mazdak N°53
1979 Florence
- ج- خسرو شاکری،
« L'union sovietique et les tentatives de soviets en Iran » 2, Essais
historiques, andtidote, paris 1983
- چ- احمد مهراڊ،
« Iran auf demi weg zur diktatur-militarisierung und xiderstant 1919-
1925 « soak-verlarg 1976 Ja.,,pver
- ح- شاهرخ وزیرى پایان نامه دکتری سیکل سوم،
Ghanatn à l'oleoduc » ed. piantanida ; Lausanne 1978
- ۲۳- ابراهامیان
E.Abrahamian « Iran between two revolution » princenton university
press, New Jerssy 1982 p.119
- ۲۴- حسین مکى، "تاریخ بیست ساله ایران" جلد سوم کتاب فروشى محمد على عملى
اسفند ۱۳۲۳، تهران ص ۱۳۰
- ۲۵- یحیی دولتآبادى جلد چهارم، تهران، انتشارات عطار، ص ۲۵۳
- ۲۶- یحیی دولتآبادى، حیات یحیی، جلد چهارم، انتشارات عطار، سال ۱۳۶۱، ص ۱۰۸
- ۲۷- گزارش ۴ فروردین ۱۳۰۴ رحیمزاده صفوی، به نقل از حسین مکى، "تاریخ بیست
ساله ایران" ص ۱ ۳۴
- ۲۸- ملکالشعراء بهار، "تاریخ مختصر احزاب سیاسى" ص ۱۸۳ و حسین مکى، تاریخ
بیست ساله ایران" جلد سوم، ص ۲۳
- ۲۹- یحیی دولتآبادى، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران انتشارات عطار، ص ۲۸۹
- ۳۰- یحیی دولتآبادى، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران انتشارات عطار، ص ۲۹۲

- ۳ - احسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران " جلد سوم ص ۲۴-۲۵
- ۳۲ - همان اثر ص ۳۱
- ۳۳ - برای اطلاع بیشتر نگاه کنید به "اعلامیه علماء" در تایید رضاخان به هنگام جنگ خوزستان ص ۱۸۱، همان اثر
- ۳۴ - نگاه کنید به حیات یحیی، جلد چهارم، چاپ سوم، تهران انتشارات عطار ص ۲۸۲
- ۳۵ - نگاه کنید به ابراهامیان ص ۱۳۱
- ۳۶ - یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، انتشارات عطار، سال ۱۳۶۱، ص
- ۳۷ - همان اثر ص ۲۸۶
- ۳۸ - یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی جلد چهارم، تهران، چاپ سوم، انتشارات عطار، ص ۳۴۶
- ۳۹ - این ادعاهای خام بدون احساس کوچکترین مسئولیتی هم چنان پراکنده می‌شد بی‌آنکه تصویر روشنی از فنودالیسم یا بورژوازی در ایران داشته باشند بی‌آن که تحقیقی درباره محمد فنودالیسم با بورژوازی در ایران انجام داده باشند این تفکرات قالبی کمونیسم را در ایران به آنجا کشانید که امروز می‌بینیم.
- ۴۰ - یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، جلد چهارم، تهران چاپ سوم، انتشارات عطار ص ۳۴۶
- ۴ - ۱- نگاه کنید به حسین مکی، "تاریخ بیست ساله ایران" جلد سوم، ص ۱۳۹
- ۴۲ - تدین آخوندی بود از خراسان که به دنبال استعفای موتمن‌الملک از ریاست مجلس، اکثریت با انتخاب رییس جدید مخالفت کرد پس تدین که نایب رئیس مجلس بود به ریاست رسید.
- ۴۳ - حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، ص ۳۸۲
- ۴۴ - حیات یحیی، یحیی دولت‌آبادی، جلد چهارم، ص ۳۸۶
- ۴۵ - ابراهامیان،
- E.Abragaluab « Iran between two Revolution » princeton University
presse, New jersey, p.p.139,140
- ۴۶ - خسرو شاکری "اسناد تاریخی جنبش کارگری و سوسیال دموکراسی و کمونیستی

ایران" ۹- انتشارات پادزهر پژوهشگده کارگری سلطانزاده - تاریخ انتشارات ذکر نشده
ص ۱۱۳، منبع: بولتن ادوار مطبوعات روس (بلشویک شماره ۱، ۱۵۰-۹۲۵)
۴۷- تایمز لندن ۲۴ فوریه ۱۹۲۶
۴۸- یحیی دولت‌آبادی "حیات یحیی یا تاریخ عصر حاضر" جلد سوم ص ۳۲۵ و
۳۴۳ چاپ تهران انتشارات عطار.



<http://www.mahnaaz.com/>